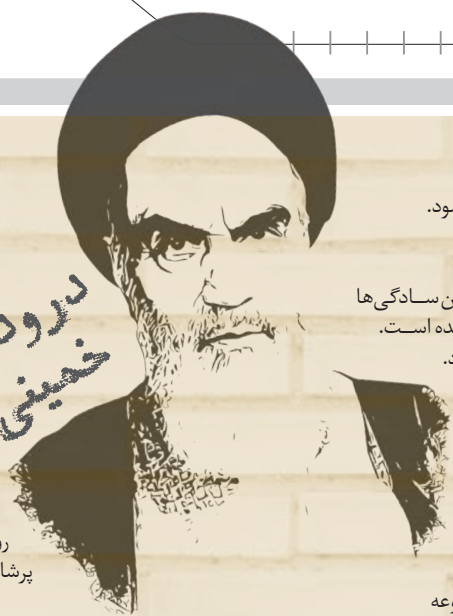


دورود بر
خینی



دستشان به خون مبارزان انقلابی آغشته شود.

« ورق هشتم: دوربین

حکایت ثبت و ضبط تصاویر انقلاب به این سادگی‌ها نیست. حسین، دوربینی از خارج خریده است. جواد با آن، وقایع انقلاب را فیلم می‌گیرد. نوارهای کاستی که آن‌ها را به تهران و بعد خارج می‌فرستند تا ظاهر شوند. رفت و برگشت‌هایی که باعث می‌شود بعضی فیلم‌ها گم شود. مدت‌ها طول می‌کشد تا فیلم‌ها را ببینند. حسین به فیلم گرفتن اهتمام دارد. اگر چه نمی‌داند که پیروزی چقدر به آن‌ها نزدیک است ولی فیلم‌ها را جمع می‌کند و بعدها مجموعه کم‌نظیرش را به صداوسیما می‌دهد. خیلی از فیلم‌های روزهای انقلاب که از سیما پخش می‌شود، نوارهایی است که حاج جواد با ترس و لرز از داخل جوی خیابان یا بالای پشت‌بام گرفته است. اولین بار که دوربین هندی کمی را دست یک خارجی می‌بیند که می‌شود همان‌جا که ضبط می‌کند، فیلم را ببیند، به خودش می‌خندد که باید فیلم‌هایش را خارج بفرستد تا ظاهر شوند.

« ورق نهم: مخالفت

پدرشان سقا باشی حرم است. پدر پدرش هم. چند نسلشان آب‌رسان زائر امام رضا (ع) هستند. آب را از آب‌انبارها و یخ را از یخدان‌های می‌آورند و صاف می‌کنند و آب یخ به دست زائر می‌دهند. عقبه مذهبی محکمی دارند؛ عقبه‌ای که جریان چادر کشیدن از سر زنان، مخالفت با جریان مذهبی

سوار کرده تا به مقصد برسند. او، هم باید آن‌ها را برساند و هم از دست نیروهای رژیم فرار کند: سرعت زیادی که صدای یکی از مداح‌ها را در می‌آورد تا به شوخی به او بگوید: «جواد جان! تریاک که جابه‌جانی کنی، این قدر ویراژ می‌دهی و تند می‌روی!» روزی روزگاری که قاچاقچی‌ها برای فرار از دست ماموران باید گازش را می‌گرفتند و در می‌رفتند، مداحان و روحانیان هم باید قاچاقی تردد می‌کردند تا پرشان به پر رژیم نگیرند.

« ورق یازدهم: دستگیری

دم‌دمه‌های اذان صبح است که صدای در، همه را از خواب می‌پراند. حسین به دم‌در می‌رود. ماموران به داخل خانه می‌ریزند و تا صبح خانه را زیر و رو می‌کنند. توقع تعداد بیشتری رساله دارند ولی فقط دو جلد رساله امام و چند کتاب ممنوعه پیدا می‌کنند و حسین را با خودش می‌برند. رساله‌ها را از آقای مجتهدی گرفته‌اند. هر وقت رساله تازه‌ای می‌رسد، جلد‌هایش را عوض می‌کنند و به دست کسانی که می‌خواهند، می‌رسانند. دستگیری حسین توسط ساواک، پنج‌شش ماهی طول می‌کشد؛ مدتی که زجر بسیار و برکات فراوان دارد. حدود ۶۰ ساواکی را با آن‌ها همراه می‌کنند تا هر وقت قرار است کسی به جلسه‌شان بیاید، خبر بدهند یا حتی بگویند حاج آقا! ما ماوریم به جلسه شما بیاییم تا واعظ، حرف‌های بودار نزنند یا گاهی هشدار بدهند که اخبارتان به ساواک می‌رسد. گاهی هم به پیچه‌های انقلابی در روند پرونده‌شان کمک می‌کنند.

« ورق دوازدهم: سربازی

پدر آن قدر می‌گردد تا مدرسه‌ای پیدا کند که با ارزش‌های خانواده‌اش هم خوانی داشته باشد. آخرش هم به دبیرستان علوی می‌رود؛ مدرسه‌ای که تمام عیار مذهبی است و مدیرش، سیدی روحانی است. پدر برایش یک دستگاه دوچرخه می‌خرد تا خودش راه مدرسه را ببیماید. بعدها هم وسیله‌اش تبدیل به موتور می‌شود اما جواد خوب می‌داند دیپلم که بگیرد، باید از پادگان‌های رژیم سر در بیاورد؛ به همین دلیل کلاس ۱۱ را که می‌خواند، ترک تحصیل می‌کند و می‌افتد دنبال کارهای معافی‌اش. چهار سال طول می‌کشد تا معافی بگیرد. مشکلتان سربازی نیست. بحثشان، سر مخالفت با رژیم است.

« ورق آخر: ازدواج

انگار تمام اتفاقات زندگی‌اش با انقلاب گره خورده است. سال ۵۶ برای خواستگاری می‌رود و با حاج آقا کوهستانی به توافق می‌رسند تا با دخترش ازدواج کند، اما این ازدواج هر بار مصادف می‌شود با شهادت یکی از مبارزان یا تظاهرات مردم و مراسم چهلم شهدای انقلاب. تالار شادی هفت‌بار رزرو می‌شود و باز مراسم به تعویق می‌افتد و سرانجام با پیروزی انقلاب در سال ۵۷ او هم به وصال محبوبش می‌رسد. روز ۲۱ بهمن، راهی تهران می‌شود تا امام را ببیند؛ همان امامی که وقتی تصویرش از تلویزیون سیاه و سفید خانه‌شان پخش می‌شود، از صفحه تلویزیون عکس می‌گیرد تا همان تصویر تارابه سر و چشم‌شان بکشند.



واد سقای رضوی، مسئول مهدیه مشهد

شاه رفت بام آمد

خانواده‌اش نیست. همه شهر خانواده‌اش هستند. مردم به داد هم هنوز هم حاج جواد را منقلب می‌کنند.

ری آمده‌اند. سه قمزن، جلوی تانک‌ها را می‌گیرند. جواد تیرباران و لحه و تعدادی سرباز را پناه می‌دهد. اسلحه‌ها و تیربارها را تحویل می‌مانند که چطور تیربار، تانک را برداشته است.

برهم زدن حکومت نظامی را یادش هست. یک بار ماموری شوخی با آن، او را در صندوق ماشین خودش حبس می‌کند ولی خواهش نیست، رهایش می‌کند.

ی که حاجی، او را از دست مشت و لگد مردم نجات داده بگوید جانم را مدیون تو هستم. در شور انقلاب، مردم هر او را می‌خواست، می‌زدند. خبر رسیده مرد، آشنای ساواک است. او هم کتک مفصلی می‌خورد تا اینکه یکی او را می‌شناسد که

وانند، برای رژیم سنگ می‌اندازند. حتی شده با مخالفت با نشان در خیابان زد. خانه ۵۰۰ متری تک‌افتاده حاشیه خیابان، توجه و دوش جلب می‌کند تا توقف کند و شخصاً التیماutom بدهد! یک هفته می‌دهد تا هفت متر عقب نشینی کنند.

سأه آمده است مشهد. نیروهای اسگورت موتوری همراهش این ماشین‌ها، موتورها را کنار می‌زنند و خودش را به ماشین شاه ضامن را تحویل می‌دهد. شاه که می‌رود، تا جایی که می‌خورد، می‌پرنندش.